موضوع: درباره خاتمیت و پاسخ به برخی شبهات

فلسفه و حکمت خاتمیت

یکی از مباحث مربوط به بحث خاتمیت، دلایل و اشکالات مربوط به این مساله است که درگفتار قبل مورد بررسی قرار گرفت. در این باره آیاتی و روایاتی که آمده بیان و اشکالات نقل و نقد شد. بحث دوم، فلسفه و حکمت خاتمیت است. اینکه چرا رسالت پیامبر اکرم (ص) ختم پیدا کرده و شریعتی بعد از شریعت اسلام نمی آید، و اینکه چرا کتاب قرآن آخرین کتاب آسمانی است؟

شریعت اسلام کامل ترین شریعت

این مساله را می توان از طریق عقل و با تحلیل و بررسی برنامه های اسلام پاسخ گفت. دستورات و معارف اسلامی از نظر عقل در نقطه اوج و در حد کمال خود قرار دارد و چون چنین است فرض آمدن شریعت و کتاب آسمانی دیگر منتفی است، زیرا از سویی نمی شود شریعتی جدید بیاید که در زمینه اخلاقیات و سیاسیات و غیره برنامه هایی نازل تر از شریعت اسلام بیاورد و اگر همانند آن هم باشد باز تحصیل حاصل است. تنها گزینه این است که شریعت برتری بیاید، اما تحلیل عقلی بیان گر آن است که شریعت پیامبر اکرم (ص) کامل ترین شریعت است.

نکته: یک سلسله امور است که به عقل و دانش بشر واگذار شده است. وحی نیامده است که عقل را از رسالتی که دارد باز دارد یا با آن معارضه کند، بلکه آمده است تا خلاءها و نارسایی های عقل بشری را جبران کند. بنابراین اموری که مربوط به تجربه و تفکر بشر می شود، خارج از عرصه ورود شریعت آسمانی است. اما همان طور که گفته شد در آنچه مربوط به حوزه و قلمرو هدایت های وحیانی قرار دارد (در زمینه اعتقادات، اخلاقیات و روابط اجتماعی)، آنچه دین اسلام آورده، در نقطه اوج آن قرار دارد، و با وجود این مساله، شریعت خاتمه یافته است.

اکنون به بررسی مواردی می پردازیم که نشان می دهد شریعت اسلام در زمینه اعتقادات و اخلاقیات و اجتماعیات، کامل ترین برنامه و طرح را آورده است به گونه ای که کامل تر از آن قابل تصور نیست.

اصل توحید در قرآن

یکی از مسائل مهم در بحث اعتقادات، مساله توحید است. همه انبیاء الهی دعوت به توحید داشته اند اما این توحید به صورت ساده و عمیق تبیین شده است. در شریعت اسلام عالی ترین بیان مساله توحید (در زمینه توحید ذاتی و صفاتی و افعالی) آمده است. قرآن کریم ذات الهی را بسیط و نامتناهی می داند و وحدت او را وحدت عددی بیان نمی کند بلکه وحدت حقه حقیقیه می داند. قرآن کریم وقتی سخن از توحید به میان می آورد سخن از قهاریت الهی نیز آورده است و معنای آن این است که خداوند محدودیتی ندارد و مقهور چیزی نیست. او حتی اجزاء ندارد زیرا هر مرکبی مقهور اجزاء خود است. بنابراین آنچه قرآن درباره توحید بیان کرده بالاترین صورت آن است و بالاتر از وحدت حقه حقیقیه فرضی وجود ندارد.[[1]](#footnote-1) امام زین العابدین (ع) در این باره می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قُلْ‏ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ وَ الْآيَاتُ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ- وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ. فَمَنْ رَامَ مَا وَرَاءَ هُنَالِكَ هَلَكَ»[[2]](#footnote-2): خدای متعال می دانست در آخر الزمان انسان های متعمق و ژرف اندیشی خواهند آمد و بدین خاطر سوره توحید و آیات آغازین سوره حدید را نازل فرمود. و اگر کسی بخواهد از این مرتبه از معرفت درباره خداوند فراتر رود هلاک می شود (یعنی دیگر وراء آن نیست که بخواهد دریافت کند).[[3]](#footnote-3)

اصل معاد در قرآن

مساله معاد از آغاز دعوت انبیاء مطرح بوده است، اما در قرآن کریم به گونه ای این مساله مطرح شده که مافوق آن قابل تصور نیست. در مورد کیفیت آن که آیا جسمانی است یا روحانی، از آیات قرآن استفاده می شود که معاد هم جسمانی و هم روحانی است. ادله ای هم که قرآن کریم در باره معاد بیان کرده بی سابقه است و آنچه فلاسفه و متکلمین در این باره بیان کرده اند نوعا برگرفته از قرآن کریم است.[[4]](#footnote-4)

نظام اخلاقی قرآن کریم

برای یک نظام اخلاقی بسامان چه چیزی مورد توجه و اهتمام است؟ این است که انسان ها به صفات اخلاقی پسندیده متخلق شده و از صفات رزیله پیراسته شوند. برای دستیابی به این مساله دو چیز لازم است: عمل و انگیزه. این هدف و انگیزه هم می تواند جنبه دنیوی داشته باشد. در این صورت این رفتارهای اخلاقی قطعا به درون انسان ها نفوذ نخواهد کرد و نتیجه اخلاقی که ندارد هیچ بلکه به یک انحطاط اخلاقی هم سوق داده خواهد شد. دوم اینکه انگیزه و هدف اخروی در کار باشد. این گونه در همه مکاتب انبیاء الهی بوده است اما نقطه اوج آن نیست. عالی ترین هدف این است که حتی برای رسیدن به بهشت و مصون ماندن از دوزخ هم نباشد، بلکه التزام فرد به صفات اخلاقی و تلاش و کوشش او در این مسیر رضای خدای متعال باشد. از این جهت که خداوند را مولا و قادر مطلق می داند و عزت واقعی را در او می جوید و برای اینکه به رضای او دست یابد، فضایل اخلاقی را می جوید و از رزائل دوری می کند. نظام اسلام به جهت متفاوت بودن انسان ها این دو سطح را بیان کرده است.[[5]](#footnote-5)

نظام روابط اجتماعی

وقتی به نظام روابط اجتماعی قرآن کریم مراجعه کنیم می بینید در باره نظام خانواده، حقوق اجتماعی، روابط سیاسی و بین المللی و مانند آن، عالیترین اصول را بیان کرده است. در نظام اجتماعی اسلامی دو نکته مهم مورد نظر قرار گرفته است: اول اینکه قوانین اجتماعی اسلام بر اساس عدالت و فضیلت استوار شده است. این روابط به گونه ای تنظیم شده که اصل عدالت و فضایل انسانی محور قرار گرفته است. ثانیا از طرف دیگر مصالح عمومی هم همواره بر منافع فردی مقدم شمرده شده است. بر این اساس محبت و دوستی و صلح و صفا و آرامش و امنیت از اهداف اسلام در حیات زندگی بشر است. در این زندگی، جنگ جنبه ثانوی دارد مانند اینکه در بحث درمان گفته شده پیشگیری مقدم بر درمان است. «ادخلوا فی السلم کافه». برای رسیدن به این آرمان های متعالی و رعایت عدالت، فضایل اخلاقی، نظام حکومت شکل می گیرد که پشتوانه آن است، که در اسلام سازوکاری برای آن تدارک دیده شده است (اکنون بحث ما نظری است اینکه آیا این ساز و کار اجرا شده یا نه و یا به درستی اجرا شده یا نه سخن دیگری است).

بنابراین قرآن کریم در اصول سه گانه اعتقادات، اخلاقیات و اجتماعیات عالی ترین اصول و چارچوب ها را طراحی کرده است و امور جزئی هم به تجربه و تفکر بشر واگذار شده است.

شهید مطهری به خوبی این بحث را مطرح کرده می فرماید: «برخى از علماى اسلامى از خاتم و خاتميت و آن اين است كه مى‏گويند: «الْخاتِمُ مَنْ خَتَمَ الْمَراتِبَ بِاسْرِها» يعنى خاتم، پيغمبر خاتم آن پيغمبرى است كه جميع مراتب را طى كرده است و ديگر مرحله طى‏نشدنى يا طى‏نشده از نظر او و از نظر كار او وجود ندارد. در اين تعريف كه از خاتميت شده است صرفاً به اين جهت توجه نيست كه ديگر پيغمبرى بعد از او نخواهد آمد، بلكه علت اين مطلب كه چرا ديگر پيغمبر صاحب شريعتى نخواهد آمد نيز ذكر شده كه ديگر گفتنى از نظر نبوّت يعنى از نظر آنچه كه بشر از طريق وحى و الهام بايد درك كند نه آنچه كه وظيفه دارد از راه علم و عقل دريابد (آن، راه ديگرى است و در امكان خود بشر هست)، از نظر آن چيزهايى كه از طريق وحى و الهام بايد به بشر القا بشود، گفتنى ديگر باقى نمانده است، راهِ نرفته ديگر باقى نمانده است، سخنِ نگفته ديگر باقى نمانده است. وقتى كه تمام مراحلى كه در اين قسمت هست به پايان رسيد، خواه ناخواه نبوّت ختم مى‏شود...

سرّ زنده بودن دين چيست؟ سرّ اينكه اسلام يك دين زنده است و مى‏تواند تا قيامت زنده بماند چيست؟ سرّش اين است كه تعليمات اسلام در هر قسمتى از قسمتها تعليماتى است كه جانشين نمى‏تواند داشته باشد، براى اينكه اسلام در تعليمات خود هرگز دنبال هدفهاى جزئى و موقّت براى بشر نرفته است. هدفهاى جزئى و موقّت بشر بستگى دارد به زمان و مكان. هر حركتى و هر نهضتى كه بستگى داشته باشد با يك هدف جزئى و روى آن هدف جزئى تأسيس شده باشد، با از بين رفتن آن هدف، آن حركت و نهضت هم از ميان مى‏رود. ولى اگر حركت و نهضتى در دنيا به وجود بيايد روى يك هدفهاى نامحدود كه هرچه بشر جلو برود هدف را در جلو خودش مى‏بيند و پشت سر خودش نمى‏بيند، براى هميشه اين تعليم مى‏تواند زنده باشد. مثال عرض مى‏كنم:

تعليماتى كه اسلام فرضاً راجع به معاد و معاد شناسى دارد همين‏طور است.

مى‏گويد: اى بشر! تو موجودى هستى كه حقيقت تو، هويّت تو، ذات تو به گونه‏اى است كه به سوى خداى خودت بازگشت مى‏كنى، تمام اعمالى كه در اين دنيا مرتكب مى‏شوى، مثل خودت كه فانى نخواهى شد فانى نخواهد شد. «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتى‏ وَ نَكْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْ‏ءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ». اين را به عنوان يك حقيقت علمى جهانى ذكر مى‏كند. «وَ أَنَّ إِلى‏ رَبِّكَ الْمُنْتَهى». «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» همه از آنِ خدا هستيم و همه به سوى خدا بازگشت مى‏كنيم‏

اسلام دعوت مى‏كند به تفكر. اين تعليم، يكى از اصول اسلام است. آيا چه روزى براى بشر خواهد آمد كه در آن فكر نكردن براى او از فكر كردن بهتر باشد؟ اسلام دعوت مى‏كند به علم: «وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ». مى‏گويد در هيچ موضوع و مسئله‏اى اساس قضاوت شما نبايد ظنّ و گمان و پندار باشد. ريشه خرافات را از همين جا مى‏كَند. هر مطلبى را كه به آن يقين كرديد و از نظر علمى براى شما ثابت و مسلّم و قطعى بود بپذيريد، و هر چيزى كه پاى حدس و خيال و گمان و شايد در آن بود، روى آن اساساً تكيه نكنيد.

از اصول اسلام اين است كه ميدان زندگى و كار را ميدان عمل و عبادت قرار داده است. عمل براى انسان عبادت است و بيكارى براى انسان گناه است، بيكارگى و تنبلى گناه است، كَلّ بر غير بودن گناه است. اينها حقايقى است براى بشر كه تا ابدالآباد هم قابل نسخ شدن و اينكه قانون ديگرى بيايد و جانشين آن بشود نيست.

و همچنين دستور تعاون، اجتماع و امثال اينها را مى‏دهد، كه خيال مى‏كنم ضرورت ندارد اين چيزها را توسعه و توضيح بدهيم؛ ما بايد مثالهايى ذكر كنيم كه احياناً اين مثالها براى مردم ايجاد شبهه مى‏كند». [[6]](#footnote-6)

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. ر.ک: المیزان، علامه طباطبایی، ج6، ص 86- 91 [↑](#footnote-ref-1)
2. توحید، صدوق، باب 40، ح 2 [↑](#footnote-ref-2)
3. ر.ک: شرح اصول کافی، صدرالمتالهین [↑](#footnote-ref-3)
4. تفسیر موضوعی قرآن کریم، در باره معاد، از جمله تفسیر منشور جاوید، حضرت آیت الله سبحانی [↑](#footnote-ref-4)
5. ر.ک، المیزان، ج1، ص 354- 360 [↑](#footnote-ref-5)
6. ر.ک: شهید مطهری، ج29، ص 523- 529 خاتمیت [↑](#footnote-ref-6)